

## آن چه پس از یک مصیبت باقی می ماند

July 14, 2002

نویسنده:

Katherine Bouton

دو لحظه تردیدآمیز در این داستان وجود دارد؛ به نظر غیرقابل قبول می آید که پدر داغدار سوزی به طور ضمنی دختر زنده مانده اش را تشویق کند تا برای یافتن سرنخ هایی در خانه قاتل دست به تجسس بزند. و در یک صحنه، نزدیک به پایان کتاب که از ساده لوحی فراتر می رود، روث یک نوع هدایتگری غیرارادی انجام می دهد که باعث می شود سوزی برای آخرین لحظه با «ری» باشد. اما زیبولد به موقع جلوی خودش را می گیرد و کتاب با همان یادداشت صریح و بی پرده جذاب، به پایان می رسد که سوزی می گوید: «برای همه شما زندگی طولانی و شادی آرزو می کنم».

چرا آقای هاروی سوزی سلمن را می کشد؟ زیبولد، شاید عاقلانه، از این قلمرو پر در دسر می گذرد، هرچند که به نظر می رسد ترک کردن او در سال های کودکی توسط مادرش عامل مؤثری باشد. توصیف مخوف و سرد سوزی از این جنایت، رمان را آغاز می کند. به طور خلاصه، او جملات بی طرفانه ای به ما می گوید، درباره این که چطور آقای هاروی او را به دخمه مخفی اش در زیر مزرعه ذرت می کشاند، چطور سوزی در مقابل او مقاومت می کند، چطور حالت های خود را با این جملات توصیف می کند، «به اون سختی که می تونستم به اندازه کافی سخت نبود، گریه کردم، کم کم داشتم از بدنم جدا می شدم؛ من داشتم توی هوا و سکوت قرار می گرفتم. گریه و تقلا می کردم تا چیزی حس نکنم». این، فصل اول مشکلی برای یک کتاب است و یک فصل اول جذاب و مسحور کننده.

سوزی در هزار توی اندوه و کژکاری هایی که پس از مرگ تلخ و سبانه او ادامه می یابد، راهنمای ماست. صدای جوان، منصف و مؤدبانه او و بینش اندوهبار ۱۴ ساله او به زندگی، تغییر چندان نمی یابد. اما به درک اوضاع و شرایط نائل می شود، همان طور که شاید اگر بزرگ می شد به آن می رسید. کتاب زیبولد درباره افکار یک دختر نوجوان است درباره واکنش های یک خانواده در برابر فاجعه، و نقاط ضعف و خطاهایی که تحت فشار غم و اندوه تبدیل به اختلاف های بسیار بزرگی می شود. و درباره بهشت است.

زیبولد نویسنده یک کتاب خاطرات بسیار پر طرفدار به نام Lucky است، این کتاب درباره تجربه تلخ و غم انگیز تجاوز به خود او در سال اول کالج است. او در «استخوان های دوست داشتنی» و هم چنین در Lucky با شوخ طبعی و درایت و نوعی ظرافت اسرارآمیز به موضوعاتی تقریباً ناممکن و غیرقابل تصور می پردازد. زیبولد استخوان های دوست داشتنی را از ماده اصلی فاجعه ای در همسایگی - ناپدید شدن توصیف ناپذیر یک فرزند و خانواده از هم گسیخته ای که با غم و اندوهش تنهاست، می سازد و آن را تبدیل به ادبیات می کند.

نوشتن کتابی شورانگیز درباره ربودن و قتل دختری نوجوان، به جسارت خاصی نیاز دارد. اما توجه کنید که آن استخوان های دوست داشتنی متعلق به قربانی نیست، بلکه به ایده ای انتزاعی تعلق دارد - یعنی آن استخوان ها ساختاری نیستند، که موجودات زنده بر روی آن ها ساخته شوند.

اولین رمان ماهرانه آلیس زیبولد که تمثیل استخوان ها را به کار می گیرد، و با استفاده بیش از حد از آن اندکی خدشه دار شده، زیاده روی و حشو و زوائد داستان های پلیسی را به دور ریخته و نه تنها این سنت را تغییر می دهد بلکه بسیاری از کلیشه های دیگر را هم به هم می ریزد.

نوشتن یک کتاب به روایت فردی که از دنیا رفته است نیز شجاعت خاصی می طلبد. این آدم، نه تنها مرده، بلکه کشته شده، و نه تنها کشته شده بلکه در سن ۱۴ سالگی به قتل رسیده است. سوزی سلمن (او در اولین سطر داستان به ما می گوید مثل ماهی ها) در بهشت است. به پایین نگاه می کند - اما با چشمی چون چشم ماهی. در دنیایی که سوزی پشت سر نهاده هیچ چیز خوب نیست. مادر ماتم زده او رابطه ای نامناسب دارد و به کالیفرنیا می گریزد. پدر آشفته و پریشان او به کلاریسا، بهترین دوست سوزی در مزرعه ذرت حمله می کند، در جایی که سوزی کشته شد، در حالی که کلاریسا را بی دلیل به جای آقای هاروی، موجود پستی که در نزدیکی آن ها زندگی می کند، اشتباه می گیرد.

آقای سلمن به خیلی ها مشکوک می شود - و ما می دانیم که - آقای هاروی قاتل است. اما پلیس در حل معمای این جنایت شکست می خورد. آقای هاروی شهر را ترک می کند، در حالی که سال های سال این جا و آن جا سر و کله اش پیدا می شود و به وسیله سوزی تحت نظر گرفته می شود، اما، افسوس به ندرت توسط مقامات ذیصلاح. در حالی که باید به زمان وقوع داستان Setting توجه کرد که توسط خانم زیبولد، بسیار زیرکانه در اوایل دهه ۱۹۷۰ انتخاب می شود، یعنی پیش از استفاده از DNA به عنوان مدرک تشخیص جرم، که همین مسأله، لاینحل ماندن معمای این قتل را واقعی تر جلوه می دهد.

سوزی خواهر و برادری کوچکتر دارد، و یک دوست به نام ری سینگ Ray Singh که سوزی با او در آستانه اولین عشق پر شور زندگی اش قرار گرفته بود. او یک دوست غیرعادی به نام روث Ruth نیز دارد که در زندگی پس از مرگ او نقش بزرگتری را ایفا می کند. سوزی در سال های بعد بر هر یک از آن ها ظاهر خواهد شد. برادرش، باکلی، با این رؤیت ها کم و بیش به راحتی برخورد می کند. اندکی پس از آن جنایت، او از دوست همبازی اش می پرسد: «تو اونو می بینی؟ اون خواهرمه... یه مدت رفته بود، اما حالا برگشته». اما رؤیت های روث از سوزی عمیقاً و به طور فرابنده ای روی او تأثیر می گذارد. همان طور که روث بزرگ می شود، ایفای نقش به عنوان شاهدی بر جنایت گذشته برای او تبدیل به یک دلمشغولی می شود.

نویسنده Katherine Bouton، کترین باوتن قائم مقام مدیرمسئول نشریه The New

York Times است



## غیر عادی استثنایی هولناک

موفقیت‌های خانم زیبولد؛ استعداد وی در تسخیر نثری که هم عادی و هم غیرعادی و استثنایی است، هم بی‌لطف و هم هولناک است، هم غنایی و هم فاقد احساسات است؛ در درک غریزی وی از منطق صحیح عشق بین والدین و فرزندان، نبوغ او در ملموس ساختن رویاها، افسوس و آرزوهای سرکش یک دختر و یک خانواده.

New York Times - Michiko Kakutani

یک کار کوچک اما در عوض یک معجزه... داستانی که هم غم‌انگیز است و هم سرشار از روشنی و زیبایی... مملو از هیجان است و با نثری انعطاف‌پذیر نوشته شده که به تنهایی لذتبخش است.

Publishers Weekly

استادانه و جذاب... رمان زیبای زیبولد نشان می‌دهد که چگونه یک مصیبت می‌تواند خانواده‌یی را از هم بپاشد، و دوباره آن‌ها را به یکدیگر بازگرداند. او ما را به تصور دوباره پایان‌های خوش دعوت می‌کند، همان‌طور که رمان را با دقت یک هنرمند ارائه می‌کند، برتردیی از یک جهان، جهانی که در آن ماجراهای هولناک و معجزه‌آسا می‌توانند باهم باشند و حتماً باهم وجود دارند.

Book List

استخوان‌های دوست داشتنی از جمله عجیب‌ترین تجربیاتی بود که در یک زمان طولانی، من به عنوان یک نویسنده داشته‌ام، و یکی از به یاد ماندنی‌ترین آن‌ها. به‌طور درون‌گویی خنده‌دار، به‌طور فرح‌بخشی خشونت‌آمیز، و بسیار غم‌انگیز، این یک شاهکار قدرت تحمیل است و یک قدرانی برای نیروی التیام‌بخش‌اندوه.

Michael Chabon (The Amazing Adventures of Kavalier and Clay)

الیس زیبولد عجب نویسنده شگفت‌انگیزی است. او از تاریکی روشنایی می‌سازد، از خشونت، زیبایی، و... تمامی شخصیت‌های او، خوب یا بد، به مکان‌های شگفت‌آوری سفر می‌کنند و ما خوانندگان بی‌نهایت خوشبخت و نیز همسفر آنان هستیم.

Margot Livesey, Eva Moves

اولین رمان الیس زیبولد عالی است. استخوان‌های دوست داشتنی، که سنجیده و متهورانه، و بدیع و بربحتواست، دردناک‌ترین سوزده قابل تصور را به طلای ناب تبدیل می‌کند. آغاز آن هولناک و پایانش زیبا و عالی است؛ هیچ راهی برای زمین گذاشتن این کتاب وجود ندارد. خواندن آن موهبت است!

Karen Joy Fowler (Sister Noon)

## نقد استخوان‌های دوست داشتنی

سوزی سلمن پیش از آشنایی خواننده با او، در بهشت است. همان‌طور که او از مکان عجیب و جدیدش به پایین نگاه می‌کند، با صدای زنده و پرشور یک دختر چهارده ساله داستانی را برای ما تعریف می‌کند که هم به یادماندنی و هم سرشار از امید است.

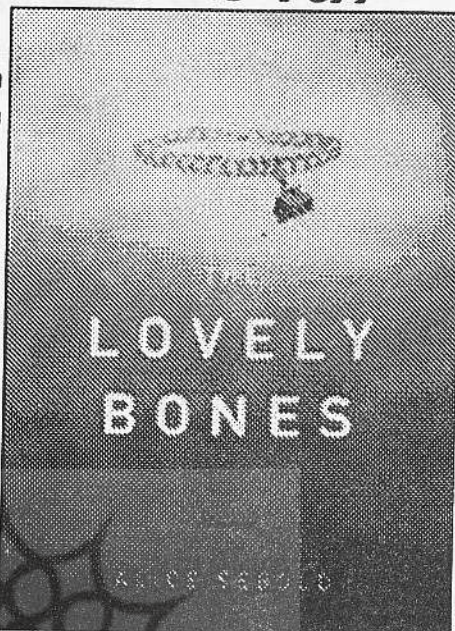
سوزی در هفته‌های پس از مرگش زندگی روی زمین را که بدون او در ادامه یافته، می‌بیند - دوستان همکلاسیش درباره ناپدید شدن او شایعاتی رد و بدل می‌کنند، خانواده‌اش هنوز امیدوارند که او باز می‌گردد، قائل او سعی در اختفای رد پاهای خود دارد همان‌طور که ماه‌ها بدون هیچ سرنخی می‌گذرد، سوزی شاهد شکست ازدواج والدین‌اش است، خواهرش برای قوی ماندن سخت تلاش می‌کند، و برادر کوچکش سعی می‌کند معنای کلمه «رفته» را بفهمد.

و او مکانی بدنام بهشت را بررسی می‌کند. آن‌جا خیلی شبیه به زمین بازی مدرسه به نظر می‌آید. آن‌جا مشاورانی هستند که به تازه واردها کمک می‌کنند تا به محیط جدید عادت کنند و دوستانی که با آن‌ها هم اتاق بشوند. هر چیزی که او بخواهد، به محض فکر کردن به آن، در مقابل‌اش ظاهر می‌شود. به‌جز چیزی که او بیش از حد مشتاق آن است؛ بازگشت به میان افرادی که روی زمین دوست‌شان دارد.

سوزی با دلسوزی، حسرت و درک فزاینده‌یی افراد محبوبش را می‌بیند که از مرحله غم و اندوه می‌گذرند و به تدریج بهبود می‌یابند. پدرش برای یافتن قاتل او جست‌وجوی پرمخاطره‌یی را در پیش می‌گیرد. خواهرش یک کار شجاعانه و قابل ملاحظه را به عهده می‌گیرد. و پسری که سوزی به او توجه داشت فقط برای یافتن خودش، در کانون اصلی یک حادثه عجاب‌آور، از صحنه خارج می‌شود.

استخوان‌های دوست داشتنی، روشن، قابل درک و شگفت‌انگیز است، رمانی که از دل اندوه، امیدوارکننده‌ترین داستان‌ها را می‌سازد. داستان بدترین مسأله‌یی که یک خانواده می‌تواند با آن روبرو شود، در داستان نویسنده‌یی تازه‌کار و باهوش، به رمانی هیجان‌انگیز و حتی خنده‌دار و با مزه درباره عشق، خاطره و شادی، بهشت، و بهبودی تغییر شکل می‌یابد.

## گفت‌وگویی کوتاه با آلیس زیبولد



بهشت من؛

اندازه

همه چیزهای

روی زمین

استخوان‌های دوست داشتنی

از بهشت روایت می‌شود.

سوزی سلمن - که در چهارده سالگی

مورد تجاوز قرار گرفته و کشته شده - خانواده‌اش را می‌بیند که به

علت اندوه، خشم و جدایی دستخوش تغییر و تحول شده و

عاقبت به صلح و آرامش می‌رسد.

با این که قاتلش او را از تجربه بزرگ شدن محروم می‌کند، سوزی

هنگامی که بازگشت به جهان را می‌آموزد، به نوع متفاوتی از

دگرگونی تن در می‌دهد.

اولین داستان او همچنان داستانی معمایی خوانده می‌شود، اما

پرسش‌هایی که این جا مطرح و بررسی می‌گردند،

از جنایت و مکافات فراتر می‌روند. زیبولد در استخوان‌های

دوست داشتنی، بینشی هوشمندانه،

عم‌انگیز و در نهایت آزادمنشانه

از خانواده و آرزو ارائه می‌کند.

زمانی که آن‌ها در حکم یک گروه گرد هم می‌آیند،

پویش و تحرکی دیگر جلوه می‌کند.

من شیفته علنی کردن آن خویشتنی هستم که

غالباً از دیگران پنهان می‌کنیم، و این‌که چطور در

گروه‌بندی‌های متفاوت، لایه‌های متفاوتی از

خودمان را نشان می‌دهیم. به‌نظر غیرمعمول

می‌رسد، اما انسان مسحورکننده است، و برای من

این وجه از رمان، از جمله هیجان‌انگیزترین

بخش‌های نوشتن است.

**نوشتن درباره بهشت چگونه بود؟**

لذتبخش و هولناک! لذتبخش، زیرا بهشت قلمرو

وسعی است. هولناک، زیرا من در رمانم، در مورد

بهشت، اشکال و تصورات بسیاری را بررسی کردم.

من فکر کردن درباره زندگی پس از مرگ سوزی

را دوست داشتمم و کاملاً طرفدار رئالیسم در

داستان‌نویسی هستم. اما چرا آن محدودیت‌ها را از

بین نبریم؟ آیا افراد واقعی برای کسانی که از دست

داده‌اند یک زندگی پس از مرگ را تصور می‌کنند؟

بی‌تردید. این تمام آن کاری است که من می‌کنم.

برای من، اشکال بهشت ما تمامی اشکال ما - به

اندازه همه چیزهای روی زمین، واقعی هستند، زیرا

آن‌ها خبر می‌دهند که ما هر روز چطور زندگی و

تنفس می‌کنیم. بنابراین، در نهایت، نوشتن درباره

بهشت بی‌نهایت لذت‌بخش بود.

خلاقیت و ابداع را در ذهن تداعی کند دشوار است،

چطور این شخصیت‌ها شکل گرفتند؟

فکر می‌کنم تدریس آیین‌نکارش به دانشجویان سال

اول، به مدت یک دهه در نیویورک عامل مؤثری در

آموزش و تربیت من به عنوان یک نویسنده بود. در

تدریس، همدردی و دلسوزی اهمیت بسیاری دارد،

با باید داشته باشد. و برای من در نوشتن نیز اهمیت

دارد. من خودم را در زندگی دانشجویانم که از

پیشینه‌های خانوادگی و سنین متفاوتی بودند قرار

دادم. شما ابتدا باید به بهترین شکل ممکن وجود

حقیقی دانش‌آموزان‌تان را درک کنید، تا بتوانید از

آنان انتظار اعتماد و آموختن را داشته باشید. همین

نکته درباره کار با شخصیت‌های داستانی واقعیت

دارد. آن‌ها به شما چه می‌گویند؟ آن‌ها واقعاً دوست

دارند چه کسی باشند؟ هیچ پاسخی تاکنون به

آسانی به این پرسش‌ها داده نشده است، زیرا

انسان‌ها آسان و ساده نیستند. من هم در زندگی و

هم در نوشتن به لحظه «آهان!» بی‌اعتماد هستم. به

این‌که فکر کنید فردی را می‌شناسید، و سپس از

نکته‌یی آگاه می‌شوید که متوجه آن نشده بودید.

شخصیت‌های من، مرا به شیوه صحیح نقلی

داستان‌شان راهنمایی می‌کنند. هر دانشجو و هر

شخصیت، به‌طور جداگانه‌یی کنترل می‌شود، و

در سرآغاز کتاب خاطرات‌تان، بادختری همدردی

می‌کنید که در همان مکانی که خود شما مورد تجاوز

قرار گرفتید، کشته شده. آیا این رمان از آن حس

همانند سازی نشأت گرفته.

فکر می‌کنم احتمالاً یک نویسنده اغلب اوقات از

تأثیراتی که عوامل بیرونی در درون او به‌جای

می‌گذارند آگاهی کمتری دارد. استخوان‌های

دوست‌داشتنی درباره یک تصور خودآگاه برای

بررسی هیچ داستانی از فرد به‌خصوصی نوشته نشده

است. این فقط یکی از آن تجربه‌های بی‌ظنری بود

که در جایی یک شخصیت خود را به من نشان داد و

من فوراً فهمیدم که مایلم تا هرجایی که او بخواهد به

دنبالش بروم.

حتی به‌عنوان یک دختر خیلی کم‌سن‌وسال،

میل وافری به افکار مربوط به اندوه و مرگ داشتم.

والدین‌ام مرا به موزه‌ها می‌بردند، در آن‌جا من به

نقاشی‌هایی خیره می‌شدم که از نمایش رابطه فعال

و جدی بین زندگی و مرگ اجتناب نمی‌کردند. من

همیشه از جست‌وجو و مطالعه درباره ایده زندگی

پس از مرگ بیشتر شیفته و مجذوب می‌شدم تا

هراسان.

شخصیت‌های شما بسیار کامل و حقیقی هستند.

تصور این که نوشته‌یی درباره آن‌ها احساسی مثل